

بازگشت به کارهای پیشین

"نمایندگان خدا، وزیران مردم" کتابی که چاپ اول و دوم آن با واکنش گسترده‌ی مطبوعات جهان روبه‌رو شد حاوی سه گفتگو است با سه تن از کشیشان عالی‌رتبه و ادیبان مشهور نیکاراگوئه که در دولت ساندینیستی مقامهایی مانند وزارت فرهنگ و وزارت خارجه را بر عهده دارند. مصاحبه‌کننده یک کشیش خبرنگار اسپانیایی است و مصاحبه‌شوندگان از برداشت خود در باره عشق و شعر و انقلاب می‌گویند. آنچه می‌آید فشرده‌ای است از یکی از مصاحبه‌های این کتاب مفصل.

ترجمه و تلخیص: نسترن موسوی

مشارکت روحانیون در جنبشهایی که از سوی احزاب سیاسی هدایت می‌شوند، را ممنوع کرده‌است... اما کلیسادر "شرایط اضطراری" استثناهایی بر این قانون قائل شده است "وضعیتی که در نیکاراگوئه پیش آمد از همان "موقعیت‌های اضطراری" بود... دولت از برخی کشیشان درخواست کرد که در امر بازسازی ملی شرکت کنند. پذیرش این دعوت در آغاز "انجام وظایف اضافی" در "شرایط اضطراری" تلقی شد. اما در ۱۳ ماه مه ۱۹۸۵ اسقف‌های کلیسای اعظم اعلام کردند که "شرایط اضطراری" به پایان رسیده است. ده تن از روحانیون برجسته اعلام کردند که "وفاداری ما به کلیسا با وفاداری ما به مردم فقیر نمی‌تواند مغایر باشد."

یکی از اعضاءکنندگان این اعلامیه ارستو کاردنال، یکی از مشهورترین شاعران و نویسندگان اسپانیایی زبان، وزارت فرهنگ را پذیرفت و نخستین اقدام او پس از پذیرش این سمت برپائی "کارگاههای شعر" در سراسر کشور بود. حضور شاعران در این کارگاهها آزاد و آثار آنان به‌طور منظم از سوی وزارت فرهنگ منتشر می‌شود. نخستین مصاحبه کتاب "نمایندگان خدا، وزیران مردم" به‌واختصاص دارد. کاردنال "در شلوار جین، پیراهن سفید روستایی و کلاه‌بره سیاه همیشگی خود در دفتر کارش از من استقبال کرد. مراجعان کاردنال او را "پدر روحانی" یا "شاعر" خطاب می‌کنند. در ۱۹۲۵ به دنیا آمد. برای تحصیلات دانشگاهی به مکزیک رفت و اولین شعرهایش را در آنجا منتشر کرد. سپس به ایالات متحده رفت و در دانشگاه کلمبیا به تحصیل ادبیات آمریکا پرداخت. در ۱۹۵۰ به نیکاراگوئه بازگشت و در ۱۹۵۴ در قیام مسلحانه آوریل شرکت جست. با شکست قیام

"پیروزی انقلاب، پیروزی شعر است. انقلاب عشق است. عشق به‌ممنوع. هدف ما تامین غذا برای همگان... پیشرفت کیفیت زندگی همگان است. منظور ما از عشق دلگرمی دادن به مردم است که سکن آبرومندانه‌ای خواهند داشت و خدمات پزشکی... فراهم آوردن امکانات تحصیلی و فرهنگی برای همگان... و به‌این دیگر برپائی جامعه‌ای بر اساس بیعمان برادری و خواهری." "ارستو کاردنال"، کشیش عالی‌رتبه، شاعر معروف و وزیر فرهنگ نیکاراگوئه در مصاحبه‌ای با "تئوفیلوکاسترو"، با چنین برداشتی از عضویت خود در دولت ساندینیستی دفاع می‌کند. کتاب "نمایندگان خدا، وزیران مردم" حاوی گفت و گوهای بلندپی است با سه تن از مشهورترین کشیشان که در دولت نیکاراگوئه عضویت دارند. مصاحبه‌کننده خود نیز کشیش است و در این گفت و گوها، بیش از هر چیز به دنبال یافتن عللی است که این سه تن را به رغم دستور صریح کلیسا و پاپ به‌قبول مسئولیتهای مهمی در دولتی که همه جا کمونیستی معرفی می‌شود، برانگیخته است. واتیکان به آنان دستور داد که از مقامهای دولتی خود استعفا دهند و مادام که به امور دولتی مشغولند حق برگزاری فرائض مذهبی مانند مراسم عشاء ربانی را ندارند، پاپ "جان پل دوم" پیش از سفر به نیکاراگوئه، شخصا از "دانیل ارتگا" رئیس دولت درخواست کرد که این سه تن را از مقامهای خود برکنار کند و در مراسم استقبال در فرودگاه پایتخت نیکاراگوئه اجازه نداد که "ارستو کاردنال" شاعر و کشیش دست او را ببوسد. "تئوفیلوکاسترو" در پیشگفتاری بر کتاب خود، سابقه امر را به‌دست داده است. "کلیسای کاتولیک احزاب مقامهای سیاسی و

محسوب می‌شد، و حتی می‌توانست یک خطر بالقوه برای صلح باشد. بنابراین طبیعی است که در نقشه کلی گورباچف برای پایان دادن به کشمکش شرق و غرب و جنگ سرد، حل مساله نیکاراگوآ قاعدتا "می‌بایست اهمیت به سزایی داشته باشد. من گمان می‌کنم طرز برخورد اتحاد شوروی با این قضیه در آماده کردن ارتگا برای پذیرفتن حل مساله از طریق انتخابات عمومی آزاد تاثیرکلی داشته است. البته این را هم باید به‌یاد داشته باشیم که ارتگا پیش از این هم مکرر برای تفاهم و مسالمت آمادگی نشان داده بود. ارتگا در ظرف ده سالی که از انقلاب نیکاراگوآ می‌گذرد نشان داده بود که انقلاب ضرورتا "با خشونت و خونریزی و مشاجره‌جویی در عرصه بین‌المللی همراه نمی‌شود."

در هر حال با پذیرفته شدن اصل انتخابات آزاد یک کانون دیگر خطر بالقوه برای صلح و ادامه برنامه یک قطبی شدن جهان خنثی شده است، و در خود نیکاراگوآ هم جنگ داخلی به پایان رسیده. همه اینها مایه خوشوقتی است اما از طرف دیگر به استخوان‌هایی که لای این زخم مانده است هم باید توجه داشته باشیم. در مقابل ارتگا یک جبهه مؤتلف خیلی وسیع از نیروهای سیاسی متفاوت تشکیل شد، و این جبهه فقط کمی بیش از نصف آرا را به‌دست آورد. در حالی که ارتگا به تنهایی صاحب چهل و خورده‌ای درصد آراء شد. بنابراین هر جور که حساب کنیم ارتگا در واقع برنده این انتخابات است، و به‌همین دلیل هم باید انتظار داشت که حضور او به‌عنوان یک نیروی موثر در صحنه سیاست نیکاراگوآ ادامه داشته باشد. مخصوص که تجربه نشان می‌دهد آن‌گونه جبهه‌های ائتلافی که در لحظه خاصی بنا به‌مصلحت روز و برای به‌خاک آوردن پشت یک حریف قوی تشکیل می‌شود معمولا "چندان پایدار نیست. اگر عناصر سازنده این جبهه نمایندگان منافع اجتماعی متفاوت باشند - که خیال می‌کنم هستند - و اگر درست باشد که مدافعان این منافع متفاوت در کشورهای جهان سوم خیلی زود با هم دست به یقه می‌شوند، باید گفت که ارتگا در این معامله چندان مقبول نشده است، چون به زودی در حیات سیاسی کشورش به‌عنوان صاحب‌بیشترین کرسی‌های پارلمانی باز وارد میدان خواهد شد، و فقط حراست مداوم جبهه مؤتلف از جانب عناصر تشکیل‌دهنده آن می‌تواند جلو به‌قدرت رسیدن ارتگا و "قانونی‌شدن انقلاب" را بگیرد.

بنابراین آنچه در نیکاراگوآ پیش آمده چیر عجبی است، و نه برای کسانی که احیانا "سمپاتی خاصی نسبت به ارتگا و انقلاب نیکاراگوآ دارند اسباب تاسف است این جزو روند "دموکراسی شدن" حیات سیاسی است، که فعلا "با توفیق تمام دارد از پیش می‌رود. ■

عدهایی از دوستانش کشته شدند. در ۱۹۵۶ یکسره به مذهب روی آورد و پس از گذراندن دوره‌های لازم در وطن و خارج از آن به عنوان کشیش به خدمت کلیسا درآمد. در ۱۹۶۶ "انجمن سولنتینیم" که اجتماعی مذهبی با روشی ویژه بود را بنا نهاد. در ۱۹۷۰ به کوبا مسافرت کرد. ۶ سال بعد نمایندگی جبهه آزادیبخش ملی ساندینیستی را برای بررسی تخلفات از حقوق بشر بر عهده گرفت. در ۱۹۷۷ مجبور شد وطن را ترک گوید. در تبعید و یا در وطن هرگز شعر را فراموش نکرد در همین دوران بخشی از اشعارش در ۴ جلد به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ شد و برای او به عنوان شاعر شهرتی جهانی به بار آورد. آیا شرکت او در حکومت با تعهد او در برابر کلیسا و هویتش به عنوان یک کشیش همخوانی دارد؟ کاردنال پاسخ می‌دهد "برای من انقلاب یعنی عشق موثر به منوع. یعنی عشق در عمل. "کامیلوتورز" بود که این نوع عشق را "عشق موثر" نامید چون عشقی فردی نیست. همه‌گیر است. این تنها راهی است که به برکت آن عشق به منوع می‌تواند در جامعه موثر باشد. به گفته تورز انقلاب انجام فرائض روحانی است. برنامه عمل جبهه ساندینیستی، غذا برای گرسنگان، پوشاک برای برهنگان، آموزش برای بی‌سوادان، همان مفهوم عشق موثر است. پیش از انقلاب و پیش از آنکه وزیر فرهنگ شوم اعتقاد داشتم که نمایندگی کلیسا به معنی خدمتگزاری است. این سخن در مورد وزارت هم مصداق دارد. من اکنون هر دو نمایندگی را دارم. من اکنون نمایندگی و خدمتگزاری شعر، موسیقی، نقاشی، هنرهای دستی، تئاتر، سنت و فولکلور، میراث ملی... را به یکباره برگردن دارم. ۱۲۰ سال در انجمن

"سولنتینیم" نیروی خود را برای پیشبرد کشاورزی، پرورش دانه‌های مناسب ترغلات، تاسیس شرکت‌های تعاونی، آموزش کشاورزی جدید و نقاشی به دهقانان فقیر صرف کردم و اعتقاد دارم که اکنون نیز در سطحی وسیع‌تر به همان کار مشغولم "من بزرگترین قربانی را داده‌ام. زندگی ادبی خود را ترک کرده‌ام... دیگر نمی‌توانم بنویسم اما مشتاقانه این وضع را پذیرفته‌ام زیرا می‌دانم که دلیل ننوشتن من فراهم آوردن شرایطی است که دیگران بنویسند، بسرایند، به‌بازیگری بپردازند، بخوانند و برقصند. وقتی شعرهای شاعران جوان و یا نقاشی هنرمندان جدید را می‌بینم و می‌بینم که در عرصه هنر توده‌گیر پیشرفت می‌کنیم، وقتی می‌بینم که مردم نه فقط با فرهنگ می‌شوند که در ساختن فرهنگ خودشان مشارکت دارند لذت می‌برم و این همه، همسو با وظایف روحانی من است."

خشونت انقلابی، مبارزه مسلحانه با روح مسیحیت و هوای شاعری که او در دل دارد چگونه با هم آشتی کرده‌اند؟ گاندی گفته بود در شرایط خاصی نظریه عدم خشونت را نمی‌توان به کار بست. مثل آلفان هیتلری. نیکاراگوئه زمان سوموزا نیز شامل همین اصل می‌شد... ما کم‌کم خود را با انقلاب مردم و جبهه آزادیبخش ساندینیستی همسان می‌دیدیم... و پس از انقلاب شرایط ایجاب می‌کرد که وزارت فرهنگ را بپذیریم "اما مخالفان کاردنال را به "قدرت طلبی" "پول پرستی" "مادپرگرافی" و "شهرت طلبی" متهم می‌کنند "من از دریچه کسب قدرت یا اعمال قدرت به مساله نگاه نمی‌کنم. هدف انقلاب این است که قدرت را به مردم بدهد انقلاب ما بر اساس نیروی جمعی شکل گرفت و مانتها برای خدمت

به مردم هستیم... و شهرت طلبی؟" در خارج از نیکاراگوئه نه به عنوان وزیر که به عنوان شاعر شهرت دارم - مرا از راه آثار ادبی من می‌شناسند... بنابراین اگر در جستجوی شهرت بودم به جای وزارت باید به کار نویسندگی ادامه می‌دادم" و در باره گرایش به مادیات؟ "از چاپ آثارم بیشتر از حقوق وزارت پول در می‌آورم... یک بار که هزینه و درآمد هابیم را حساب کردم دیدم که بخشی از درآمد فروش کتابهایم را صرف انجام امور دولتی کرده‌ام... تنها سودی که از وزارت می‌برم این است که می‌دانم به وظیفه‌ام عمل می‌کنم. احساس می‌کنم هر روز صلیم را بر دوش می‌کنم." اما کاردنال در دولتی عضویت دارد که برخی از اعضاء مهم آن دعوی نوعی مارکسیسم دارند "گفته می‌شود که شما انجیل را به مارکسیسم فروخته‌اید و به مسیح پشت کرده‌اید؟" "میان مارکسیسم و مسیحیت سازگاری نیست. یکی نیستند. بی‌شک متفاوتند. اما معیار هم نیز نیستند. مسیحیت و نظام موموم به‌دموکراسی نیز یکی نیستند اما سازگار شمرده نمی‌شوند. مسیحیت با علوم پزشکی هم یکی نیست ولی معیار هم نیز نیست. مارکسیسم روش علمی برای مطالعه جامعه و تغییر آن است. آنچه مسیح کرد نشان دادن اهداف این تغییر اجتماعی و چکیده بشریت کامل است. که ما بر آسیم تا در تحقق آن با او همکاری کنیم. تحقق این اهداف یعنی برپائی اجتماعی از روابط خواهرانه و برادرانه. از عشق. اما مسیح به مانگنه برای دستیابی به این هدف چه روش‌های علمی را به کار بریم و دانش بشری باید این را به ما بگوید و در این مورد علوم اجتماعی باید راهگشا باشد... کسی نمی‌تواند مارکسیسم را جایگزین مسیحیت کند. من به مارکسیسم روی نیاورده‌ام "کاردنال انسانی عمیقاً مذهبی و دل بسته هويت خود به عنوان یک کشیش است و اگر قرار باشد روزی به‌ناگزیر بین سیاستمدار بودن و کشیش بودن یکی را انتخاب کند چه خواهد کرد؟ "من سیاستمدار نیستم. من یک انقلابی هستم و از انقلاب، عشق می‌فهمم... سمت وزیر فرهنگ را بر عهده گرفتم یا این تصور که بیش از سه ماه دوام نخواهد یافت و من به شعر و به حرفه خود بازخواهم گشت."

بازگشت؟ چه زمانی؟ "ارنستو کی دوباره به سولنتینیم و کار ادبی باز خواهید گشت؟" "سولنتینیم بازسازی شده است. همان جوانانی که من آنها را تربیت کرده بودم آن را بازسازی کردند. از شرکت‌های تعاونی تا کارخانه پتیر... این‌ها را می‌دانم اما نمی‌دانم کی به آنجا بازخواهم گشت. امیدوارم هرچه زودتر برگردم. اما اکنون راه دیگری نداریم. انقلاب نیکاراگوئه تهدید می‌شود و در چنین شرایطی نمی‌توانم به سولنتینیم برگردم یا به شاعری مشغول شوم."

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

